

فکر تاریخی با توجه یافتن ذهن آدمی به وقایعی پدید آمد که آنها را شایسته ثبت کردن و به خاطر سپردن دانست. آنها چه نوع وقایعی بودند؟ سلسله وقایع تجربی که در سرنوشت انسان و جامعه او اثر مهم فعلی و یا انفعالی داشتند - خواه مثبت و خواه منفی: جنگ و صلح، شکست و پیروزی، یورش اقوام، آبادانی و ویرانی، خشکسالی و فراوانی، بزرگی و خواری، اعتلا و زوال دولت‌ها، و تأسیسات شهری مهم‌ترین آنها بودند. مجموعه این‌گونه وقایع محسوس، یادگارهای دیرپای حیات انسانی را ساختند - تا بدین حد که برخی از همان امور و حادثه‌ها را مبدأ تعیین دوره‌های تاریخی، و محاسبه سنوالت تاریخی قرار دادند.

اما ذهن انسانی تنها معطوف به نفس وقایع معلوم نبود؛ به چون و چند برآمد. در این فعالیت ذهنی، حوادث یا صرفاً کار ارباب انواع بودند، یا آدمیان ابزار اراده آنان. در صورت اول، وقایع توجیه اساطیری یافتند. در صورت دوم، حماسه و داستان‌های پهلوانی را آفرید، بافته در تار و پود تخیل اساطیری.

بدین قرار، فکر تاریخی در جامعه‌های کهن پرداخته سه عنصر اصلی بود: (۱) وقایع مشهود تجربی که حقیقت داشتند و خاطره‌انگیز بودند. (۲) اساطیر که ریشه‌اش هرچه بود، کلاً افسانه و پوچ بود. (۳) داستان‌های قهرمانی که احیاناً جزئی از حقیقت را دربرداشت (یعنی فقط تا آنجا که

«این گفتار در سیر اندیشه تاریخی است، در محدوده مشخص تاریخی؛ فصلی از کتاب تاریخ فکر کلاسیک.

به واقعیات تاریخی بازمی‌گشت یا بدان اشاره رفته بود) و بقیه‌اش در شمار همان اوهام اساطیری بود. متفرع بر آن سه عنصر اصلی، سلالهٔ ایزدان را هم باید افزود. از آنجا که رب‌النوعان و الهگان در کار جهان و جهانیان مؤثر بودند و زادوولد می‌کردند، انساب ایشان را هم نوشتند. در داستان‌های اساطیری و نسب‌نامه‌ها از «وقایعی» صحبت شده که به حقیقت وقوع نیافته بودند، مگر شاید در آسمان‌ها. از آنجا که اساطیر و سلاله و افسانه عناصر غیرتاریخی هستند، محلی در دانش تاریخی محض ندارند. گرچه از جهات دیگر از جمله شناخت عقاید و آراء و اندیشه‌های نظری می‌توانند منبع اصلی بشمار آیند. دانش و معرفت تاریخی فقط ناظر به وقایع و امور متحقق است به مأخذ تاریخی.

مجموع عناصر اصلی و فرعی که برشمردیم (و به خاطر می‌سپاریم) مواد نوشته‌های «تاریخی» همهٔ جامعه‌های کهن مشرق به علاوهٔ ایونی و یونان و روم را می‌ساختند. همچنین باید دانسته شود که فکر تاریخی تا پیش از عصر تعقل علمی جدید، معمولاً از تفسیرهای اساطیری و افسانه یکسره پاک و پیراسته نگشت؛ درجات داشت و جلوه‌های گوناگون. وقایع متحقق به کنار - تفسیر دبیران سومری و بابلی و مصری و عبرانی دربارهٔ حوادث ایام همان اندازه باطل است - که توجیه اساطیری یونانی و رومی پوچ است. از آن گذشته، تصور نشود که فکر تاریخی در دوران نفوذ و جههٔ نظر علمی همیشه عقلی محض بوده است. بهیچ وجه. در کنار تحلیل عقلی، تفسیرهای خلاف عقل هم به کار بوده است.



تحقیقات جدید زمینهٔ فکر تاریخی را از هزارهٔ سوم به بعد روشن نموده‌اند. این مبحث نو و دامنه‌دار - پیشتر ناشناخته بود. و همین مایهٔ خلط ذهنی دانشوران گذشته در سنجش تاریخ‌نویسی در ایونی و یونان شده است. تا آنجا که فلینت<sup>۱</sup> در کتاب مفصل «تاریخ فلسفهٔ تاریخ» و کالینگود<sup>۲</sup> استاد فلسفه و نویسندهٔ «اندیشهٔ تاریخ» (که هر کدام بخشی از اثر خود را به تاریخ‌نگاری باستان اختصاص داده‌اند) نه تنها برداشت صحیحی دربارهٔ فکر تاریخی در فرهنگ‌های کهن مشرقی ندارند، آرای ایشان دربارهٔ ایونی و یونان هم دقیق نیست.

منابع سومری از حادثه‌های تاریخی هزارهٔ سوم به بعد سخن می‌گویند. این وقایع را دبیران دیوانی ثبت کرده‌اند. و آن سرآغاز فن وقایع‌نگاری است که در فرهنگ‌های جانشین سومری (آکادی، آشوری و بابلی) امتداد و ترقی یافت. در فرهنگ مصر نیز مستقلاً به وجود آمد. ماهیت واقعه‌نگاری را در جامعهٔ سومری باید از منابع اصلی که به جای مانده‌اند شناخت، بدین قرار: (۱) جدول فرمانروایان؛ (۲) فهرست ثبت وقایع و کارنامهٔ شهریاران؛ (۳) سالنامهٔ منظم وقایع؛ (۴)

فهرست عناصر مادی و معنوی تمدن. شرح کشمکش‌های سیاسی، جنگ‌ها و پیمان‌های صلح و داوری، اعتلا و زوال شهرها، کارهای اجتماعی و اقتصادی، بنای تأسیسات شهری و معابد را در مجموع آن مدارک می‌خوانیم.

سومریان مبدأ ثابت سنواتی نداشتند، اما فهم سنجش سنوات تاریخی را داشتند. روش عملی که به کار می‌بستند این بود که هر سال شمسی را به یادبود قضیه تاریخی مهمی ثبت می‌کردند، و دیگر وقایع را بدان مأخذ محاسبه می‌نمودند.<sup>۱</sup>

کهنه‌ترین متن وقایع‌نامه که به دست آمده در حدود ۲۶۰۰ (ق.م) در سومر نوشته شده است. از آن‌جا که در نظام دولت‌شهرهای سومر هر شهری حکمران و نظامات مستقلی داشت، به ضرورت جدول فرمانروایان را نوشتند. قدیم‌ترین جدول شهریاران که حاوی وقایع دوره حکمرانی هر کدام می‌باشد، تقریباً در ۲۰۰۰ (ق.م) تدوین شده است.<sup>۲</sup> این نوشته مفصل ارزشمند با داستان سومری پیدایش جهان آغاز می‌شود؛ به دنبال آن رزم‌نامه حماسی می‌آید؛ و سپس به ثبت وقایع صحیح تاریخی می‌انجامد. سه عنصر اصلی فکر تاریخی که در آغاز برشمریم، در این متن جلوه دارند. در سومر فن وقایع‌نویسی با نگارش منظم رویدادهای سالیانه یک‌درجه بسط یافت. و در امتداد آن، سالنامه وقایع در فرهنگ‌های خطی و آشوری و بابلی خیلی ترقی کرد.

نمونه تشریح تاریخی سومری، وصف سقوط دولت سارگون است. (نمونه خوب دیگر آن‌را در شرح اصلاحات اوروکاگینا پیشتر خواندیم). دولت سارگون آکادی که در حدود ۲۳۰۰ تشکیل شد، پس از یکصد سال و اندی با هجوم قوم گوتی پرافتاد. مورخ سومری عظمت دولت آکادی و یورش قبایل مهاجم را بیان نموده، مدنیت و توحش را می‌سنجد. وصف او گذشته از واقع‌نگاری سخت دل‌انگیز است. می‌نویسد: دولت آکاد در سایه حمایت ایزدان به قدرت و ثروت رسید، ایمنی و صلح همه‌جا برقرار بود، سیم و زر و سنگ لاجورد و مس و قلع فراوان گردید، شهر سرشار از کامرانی و شادی بود، نغمه موسیقی از هر سرای و کوی و برزن به گوش می‌رسید، درهای معابد همیشه گشوده بود، بازار دادوستد رونق داشت، چادر نشینانی که «غلات را نمی‌شناختند» بهترین گاو و گوسفندان خود را به آکاد آوردند، ایلامیان با بار کالاهای خود چون «خران سنگین‌بار» به آنجا روان بودند، و شهر در رفاه و فراوانی می‌گذراند. اما یکباره بازار بلا از آسمان فرود آمد و به تعبیر نویسنده «درهای دروازه آکاد بر زمین افتاد». مهاجمان کوه‌نشین گوتی که با هیچ «نظم و قانونی» آشنا نبودند، سرزمین سومر را «چون ملخ پوشاندند»، نایمنی و

۱- به مثل سال مبدأ را چنین می‌نوشته‌اند: سالی که فلان بنا بنیان نهاده شد، فلان کانال کنده شد، فلان جنگ درگرفت، فلان شهر ویران گردید و غیره.

۲- جاکوبسن نخستین تحقیق را درباره این متن منتشر کرده است.

قحطی و گرسنگی همه‌جا را فراگرفت، بوستان‌های آباد از عسل و شراب تهی شدند، در دشت جز «نی اشک» و «گیاه گریان» چیزی نژست، کشتی‌ها و عرابه‌ها از کار باز ماندند، هیچ مسافری یارای سفر دریا نداشت، راهزنان در راه‌ها جای گرفتند، «دروازه صلح» شهر با کلنگ فرو ریخت، درختان معبد مقدس را از بن بریدند، قحطی و ویرانی انسان را به کام مرگ فرو برد، «تدبیر و خرد از شهر آکاد رخت بریست» و «خرد آکاد به نادانی و بیخردی مبدل شد». در مدت نزدیک به پنج روز و ده روز (پانزده روز) فرمانروایی و سالاری آکاد برافتاد، شهریار نارامیسن خرقه ماتم پوشید و به کنج عزلت خزید.<sup>۱</sup>

گزارش مورخ سومری از نظر ثبت وقایع تاریخی معتبر شناخته شده، و آنچه ارزشمند می‌باشد همان شیوه وقایع نام‌نویسی و دقت تاریخی است. اما در تفسیر آن حادثه، نویسنده به سیره نگرش آن روزگاران (که از عقل نقاد خبری نبود) بر این عقیده است که کردار ناهنجار شهریار نارامیسن، در دوره حکمرانی هفت ساله خویش، خشم دینگرا یا ایزدان را برانگیخت. بدین معنی که لشکریان او معبد مقدس را ویران کرده بودند، دارایی آن را به تازاج برده. ایزدان هم نفرین ویرانی را بر آکاد فرستادند. و چنین اتفاق افتاد. ولی وقایع‌نگار دیوانی نه به کفر و الحاد نارامیسن تصریح نموده، نه از کشمکش میان او و دستگاه معبد سخنی گفته است.

توجه به گذشته باستانی، دیگر نشانه فکر تاریخی است. پیشتر شنیدیم که سومریان گذشته خویش را در «عصر زرین» می‌دیدند؛ آکادیان و آشوریان و بابلیان هم در گذشته سومر می‌جستند. فرمانروایان آشور و بابل که شوق غربی به گردآوردن متن‌های کهن داشتند - دیوان دیوانی را به رونویس کردن فهرست شهریاران از منته دیرین، داستان‌های تاریخی و حماسی، و متن‌های کهنه ادبی گماردند. مجموعه‌های فراوان این مدارک را در کتابخانه‌های بزرگ سلطنتی آشور و بابل یافته‌اند. سرگذشت شهریاران افسانه‌ای یا نیم‌افسانه‌ای که در این اسناد آمده‌اند، اعتبار تاریخی ندارند. اما جمع و جور کردن آن متن‌های رنگ‌باخته حکایت از توجه به تاریخ کهنسال سومر دارد، آن هم از جانب همان کسانی که شهرهای سومر را ویران کرده بودند. جامعه‌ای که آن فرهنگ پربار را آفرید، به خود می‌بالید.<sup>۲</sup> میراث این هوشیاری تاریخی به آکاد رسید. آکادیان که نخستین امپراطوری را تأسیس کردند، دعوی سالاری بر جهان عصر خویش را داشتند. فن وقایع‌نگاری توسعه و تحوّل پیدا کرد: نخستین سالنامه کامل وقایع را که در حدود سده پانزدهم (ق.م) نوشته شده، در خزینه اسناد دولت خطی یافته‌اند که مقدم بر سالنامه‌های آشوری و بابلی است. کهنه‌ترین شرح حال شخصی (اتوبیوگرافی) هم در کتابخانه سلطنتی خطی بدست

۱- این زبده گزارش مفصل مورخ سومری است که متن آن را کرامر ترجمه و نقل کرده است.

۲- بخشی از منظومه شیوای سومری را در ستایش سرزمین سومر، ساموئل کرامر ترجمه و منتشر کرده است. بخش دیگر آن ناخوانا مانده.

آمده است که باید آن را بر فهرست موارد تاریخی فرهنگ‌های کهن افزود.

در آشور سالنامه منظم وقایع، روی گرده فهرست وقایع سومری از سده چهاردهم (ق.م) نوشته شد. به علاوه آنجا وقایع‌نامه‌های متناوب داریم که اولین نمونه‌های آن را شاهزادگان آشوری نوشته‌اند.<sup>۱</sup> به این روش دبیران دیوانی تداوم دادند. وقایع‌نامه‌های متناوب از زبده حوادث مهم هر دوره تاریخی سخن می‌گویند. به عقیده محققان هدف از نگارش آنها آگاه ساختن نسل‌های بعد از گزارش وقایع گذشته بوده است. اولمستد در بررسی «تاریخ‌نویسی آشوری» این مدونات را تاریخ حقیقی می‌شناسد، تاریخی که مشخص به «اعتدال عرضه داشتن مطلب، و بیان خونسردانه و بیطرفانه واقعیات» است.

از نظرگاه تحول فکر تاریخی، مهمتر از وقایع‌نامه‌های متناوب آشوری، متن یک اثر ارزشمند بابلی است که دقیقاً به عنوان تاریخ مدون شناخته شده. بدین معنی که حاوی وقایع منظم دوره‌های تاریخی می‌باشد؛ به علاوه ماهیت آن تفحص در حوادث گذشته است. نویسنده بابلی در آغاز اثر خود به «حیات روزگاران دوردست» اشاره می‌کند؛ از «رفتار شهریارانی که درباره او بسیار شنیده‌ام» صحبت می‌دارد؛ سپس مراحل تاریخی دو شهر مهم عصر سومری (کیش و اروک) را مرور می‌کند؛ تا به تأسیس دولت سارگون آکادی می‌رسد؛ از سلسله آکادی و سقوط آن نسبتاً به تفصیل سخن می‌گوید؛ و رشته وقایع به حمله سناخریب آشوری به بابل پایان می‌پذیرد. حمله‌ای که به اعتراف خود سناخریب «سهمناک‌تر از سیل و طوفان» بود. کتاب مؤلف بابلی به نام کاشف آن، به عنوان متن وایدنر<sup>۲</sup> شهرت گرفته است. متن کامل آن را گوتربوک<sup>۳</sup> همراه تحلیل عالمانه‌ای که مأخذ همه محققان می‌باشد، منتشر کرد.<sup>۴</sup>

کتاب مورخ بابلی را نخستین اثر تاریخ مدون که حاوی «اصول عمومی» و «اندیشه تاریخ» است، می‌دانند. به عقیده اسپیزر: هدف مؤلف در نگارش آن «تعلیمی و آموزشی» بوده است، بدین معنی: «گذشته درسی می‌دهد که برای آینده مورد اعتنا قرار گیرد»<sup>۵</sup>

قضیه‌ای که مطرح می‌کنیم اینکه: آیا فکر تاریخی و عناصر آن از حدی که شناختیم گذشت، و به نظریه تاریخی هم رسید؟ فلینت<sup>۶</sup> در سیر «تاریخ فلسفه تاریخ» مبدأ فرضیه دوری تاریخ را فرهنگ مشرقی و اورفئوسی می‌داند، فرضیه‌ای که در فلسفه رواقی رشد یافت. اسپیزر که جدیدترین تحقیقات را عرضه داشته، ریشه آن نظریه را سومری - بابلی می‌شناسد. می‌نویسد:

۱- شاهزادگان آشوری، یعنی نویسندگان این وقایع‌نامه‌ها فرزندان «شامشی‌آدد» (Sham-shi Adad) از اولین فرمانروایان آشور، بودند.

2- E. F. Weidner. 3- H. G. Güterbock.

۴- من به متن ترجمه تاریخ بابلی دسترسی نداشتیم. آنچه آوردم به مأخذ مقاله اسپیزر است در: اندیشه تاریخ در شرق میانه قدیم. ۵- همان مأخذ.

6- R. Flint.

تجربه‌ای که تأسیس دولت مقتدر سازگون و سقوط سلسله او بدست داد، و تکرار آن تجربه در مورد سلسله‌های پی‌درپی - زمینه نظریه گردش دوری تاریخ را فراهم آورد. در واقع، اعتلا و زوال دولت‌ها، جنگ و صلح پیایی، شکست و پیروزی متوالی، و آبادانی و ویرانی شهرها که «به قاعدهٔ نسبتاً منظم» تکرار گشتند - پایهٔ روشنی در تفسیر دوری تاریخ بود.<sup>۱</sup> این استدراک تاریخی است. به هر حال، مفروضات تحول دوری تاریخ که از دوران دوردست، ظاهراً از طریق فنیقیان به یونان و روم رسید - به قرون وسطی منتقل گردید - و تا عصر جدید امتداد و بسط و تنوع یافته، در سیر تاریخ‌نویسی تأثیر نهاده است. اما این نظریه هیچگاه از ابهامات علمی عاری نبوده است. ما پایهٔ علمی برای آن نمی‌شناسیم.

گفتار ما روشن نمود که فکر تاریخی سومری گذشته از اینکه شامل همهٔ منابع عمدهٔ تاریخ بود - تا مرحلهٔ وقایع‌نگاری منظم، بررسی گذشته باستانی، و تدوین عناصر سازندهٔ تمدن پیش رفت. در تداوم آن در جامعه‌های آشور و بابل، سالنامهٔ مضبوط حوادث و وقایع‌نامه‌های متناوب به وجود آمد، و به نگارش تاریخ مدون بر پایهٔ اصول عمومی دست یافتند. به علاوه به نظر می‌آید که فرضیهٔ دوری تاریخ هم به صورت مقدماتی شناخته شد. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، چنانکه تحقیقات جدید چنین حکم می‌کند، عقیدهٔ رایج دایر بر اینکه نخستین تاریخ مدون را فرهنگ ایونی یا یونانی پدید آورد، کهنه و باطل است. دقیقاً به همین دلیل می‌باشد که مورخ معاصر برونداگ<sup>۲</sup> تحقیق خویش را چنین نام نهاده: «تولد کلیو: تفسیر تاریخ‌نویسی شرق میانهٔ قدیم». کلیو<sup>۳</sup> الههٔ تاریخ در یونان بود، و هردوت کتاب اول اثر نامدارش را به عنوان او نگاشته است. برونداگ سرآغاز فن تاریخ‌نویسی را در فرهنگ سومری - آکادی - بابلی می‌داند؛ آنجا که الههٔ تاریخ «تولد» یافت.

\*\*\*

رسیدیم به تکوین فکر تاریخی در ایونی. دانش تاریخی در ایونی به تبع جنبش طبیعی و عقلی در سدهٔ ششم (ق.م) پدید آمد. اما عقل تاریخی در ایونی و به طریق اولی در یونان به پایه تفکر طبیعی ایونی نرسید، مگر در آثار دو سه مورخ که جلوهٔ درخشان یافت. این قضیه را با همان روش انتقادی که به کار بستیم می‌شکافیم. پیش از دست یافتن به دانش تاریخی، یونانیان فقط شعر حماسی و سرودهای اساطیری همری داشتند. بر صحت آن منظومه‌ها «اعتقاد بی‌چون و چرا» داشتند؛ آنها را نه تنها حاوی اخبار راست و درست می‌دانستند، بلکه «اسناد معتبر تاریخی» می‌انگاشتند. تا آنجا که در اختلاف

۱- مقالهٔ اسپیزر، به مأخذ فلی.

2- B. C. Brundage. 3- Clio.

سیاسی بر سر مرز و خاک، سراغ هم می‌رفتند به عنوان حجت و «گواه معتبر»<sup>۱</sup> داستان‌های حماسی تا پایان سده هفتم هنوز بارور بود - پس از آن هم تداوم یافت. برخی از دانشمندان نامدار فرهنگ کلاسیک (از جمله گیلبرت موری<sup>۲</sup>) بیهوده کوشیده‌اند که برای اساطیر هم‌پایه عقلانی بیابند. این برداشت تا این حد پیش رفت که اسوین موری<sup>۳</sup> گوید: اساطیر «فعالیت آفریننده تصور آزاد است در جهت نظام بخشیدن به تجربه [آدمی]. به آن معنی تاریخ اسطوره است، فلسفه اسطوره است و هنر اسطوره است»<sup>۴</sup>. او در جستجوی مأخذ عقلانی اساطیر، به سخن ارسطو استناد نموده که گفت: «هرچه پا به سن می‌گذارم بیشتر عاشق اساطیر می‌شوم». نخست این نکته را روشن کنیم که ارسطو در سلیقه خودش آزاد بود. اما سلیقه شخصی او، خاصه آنگاه که پا به سن گذارد، ابدأ مرجعیت عقلی و تاریخی ندارد. اما آن اساطیر هم‌پایه تعلق به عصر شور و جنون داشت؛ آن رب‌النوعان هم قربانی انسان را طلب می‌کردند؛ و یونانیان هم به تحقیق تا سده هفتم و به احتمال تا سده ششم انسان را قربانی همان ارباب انواع می‌کردند؛ آن «عصر زرین» هم‌پایه چیزی نبود مگر دوران وحشیگری و دیوانگی؛ و آن «تصور آزاد» هم چیزی نیافرید جز موهومات ذهنی خلاف عقل و خلاف دانش و طبیعت. اسوین موری به این حقیقت تاریخی توجه ندارد که اعتقاد به صحت اساطیر هم‌پایه که به ایقان جزمی در مصون بودن آن شاعر از خطا رسید - از عمده موانع و عوامل در سد کردن راه تجسس عقلی و تفکر طبیعی بود - تا اینکه فیلسوفان و روشن‌اندیشان یونانی مرجعیت هم‌پایه و بساط اساطیرش را درهم شکستند. اراتوستنس<sup>۵</sup> جغرافیدان و کتابدار کتابخانه اسکندریه، به هوشمندی دریافت که دانش آن شاعر محدود به کیفیات و احوال زمان خویش بود که «عصر جهل» بود. و آن عصر پیش از دانش تاریخی بود. بنابراین، رأی مستر موری یاوه است.

باری، در این دوره یونانیان نه جدول وقایع داشتند، نه سالنامه حوادث، نه مبدأ محاسبه سنوات تاریخی، و نه حتی ترتیب وقایع را در نظر می‌گرفتند. این آشفتگی ذهنی در شعرهای حماسی هم نمودار است. اساساً یونانیان خط نداشتند که چیز بنویسند و یا به ثبت وقایع و سالنامه‌نویسی و وقایع نامه‌نگاری برآیند. در این جهات یعنی در کل دانش تاریخی، دوهزار سال از فرهنگ‌های سومری، مصری و خطی عقب مانده بودند. کنجکاوی ذهنی یونانی در حد همان منظومه‌های اساطیری بود که سینه به سینه و نسل به نسل انتقال می‌یافت، و دل بدان خوش داشتند. وقتی هم که فن نوشتن را به شرحی که پیشتر گذشت از فنیقیان آموختند (نیمه قرن هشتم

۱- بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول.

2- G. Murray. 3- O. Murray.

۴- T.L.S. 27 ژانویه ۱۹۸۴، ص ۹۲، مقاله اسوین موری در بحث اساطیر و قصه‌های یونان باستان.

5- Bratosthenes.

پیش از میلاد) به دو کار برآمدند: یکی تدوین منظومه‌های همری به زمان پیزسرات (اوایل سده ششم). دوم تنظیم سلسلهٔ انساب. مایهٔ افتخار سران قوم و خاندان‌های یونانی این بود که تبار خویش را به قهرمانان تروایی و عصر «جنگ و خون» برسانند، و به علاوه با رب‌النوعان خویشاوندی یابند. از این‌رو کار نَسَب‌نویسی نیز الزاماً آمیخته به مجعولات بود و کمتر ارزش تاریخی داشت. (این سلیقهٔ غلط به روم هم سرایت کرد. رومیان معتقد بودند که نیاکان ژول سزار در جنگ تروا مشارکت داشتند، جد بزرگ مادری‌اش و نوس الههٔ زیبایی بود، و جد بزرگ پدری‌اش مارس رب‌النوع جنگ)!

تحقیقات بکر مهافی<sup>۱</sup> از خبرگان فرهنگ هلنی، روشن می‌دارد که در یونان هیچ جدول تاریخی وقایع پیش از ۴۴۵ (ق.م) نوشته نشده است. به علاوه از سدهٔ هفتم و حتی ششم فقط چند سنهٔ صحیح تاریخی داریم. همهٔ سنوات دیگر را تنها به گمان و قیاس و استنباط تاریخی باید برآورد کرد. بنابراین، یونانیان و به طریق اولی یونانیان نه تصور درستی از منابع دانش تاریخی داشتند؛ نه به وقایع‌نگاری دست بردند؛ و نه البته به مفروضات تحول تاریخی دست یافتند. فقط هزیود<sup>۲</sup> بود همزمان هم (یا اندکی متأخر بر او) و از مهاجران آسیای صغیر که تحت تأثیر مستقیم فرهنگ سومری، سلالهٔ ایزدان را نوشت، بی‌معنی‌تر از سایر آثار اساطیری. (پیشتر دانستیم که هزیود آن جدول انساب را به تقلید جدول سومری «آن آنوم» تدوین کرد).

اما فکر تاریخی در ایونی در ارتباط با جنبش انتقاد عقلی در سدهٔ ششم (ق.م) به‌وجود آمد. در واقع مفهوم تازهٔ تاریخ و جغرافیا که مورد توجه قرار گرفت و بر صحت آرای پیشینیان شک و تردید انداخت - بخشی بود از کل جهان‌بینی طبیعی ایونی. ولی تاحدی که آگاهی داریم، برخی از فیلسوفان ایونی بودند نه مورخان که بر اعتبار سروده‌های اساطیری و داستان‌های حماسی یکسره خط بطلان کشیدند. در سلسلهٔ تاریخ‌نگاران ایونی که هویتشان را به‌دست خواهیم داد، هیچ‌کدام روش قاطع گزینفانس را پیش نگرفتند. او بود که بر همهٔ تاخت و داستان‌های وی را بی‌اعتبار اعلام کرد؛ معتقدات اساطیری را سربس پوچ خواند؛ رب‌النوعان را به ریشخند گرفت؛ و هیچ مقام و مسئولیتی برای آن حضرات در تنظیم امور دنیوی نشناخت. چنین توانایی فکری را در جمع مورخان ایونی سراغ نداریم، مگر شاید در مورد هکاتائوس ملطی که قطعه‌هایی از اثرش به‌جای مانده‌اند.

در سنت محققان تاریخ‌نویسی، هردوت «مخترع» تاریخ است؛ لفظ «ایستوریا» را به معنای تفحص و تحقیق تاریخی نخستین‌بار او به کار برد؛ نخستین تاریخ مدون را او در جهان نوشت؛ انتقاد عقلی را او در تاریخ به کار بست؛ و لقب «پدر تاریخ» شایستهٔ اوست؛ و جانشین او



توسیدیدس آنتی شاهکار «تاریخ علمی» را نوشته است. حتی یکی از مؤلفان جورج سارتون این دلیری را داشته که بگوید: تو سیدیدس «بزرگ‌ترین مورخان همهٔ زمان‌هاست»<sup>۱</sup>

مجموع آن مفروضات باطل است: هردوت «مخترع» تاریخ نیست. پیش از او مورخان ملطی و لیدیایی بودند که هردوت از آثار آنان بهرهٔ فراوان گرفته است. پیش از تاریخ‌نگاران ملطی و لیدیایی هم مورخ بابلی بود که اثر او را شناساندیم. به کار بردن لغت «ایستوریا» به معنای تحقیق تاریخی، ابتکار هکاتائوس مورخ ملطی است. وجههٔ نظر هردوت به هیچ‌وجه عقلانی محض نیست؛ بلکه در تفحص تاریخی او، حتی از نظر ثبت وقایع، عنصر افسانه‌نویسی و نگرش اساطیری به چشم می‌خوردند. این معانی را مورد غوررسی انتقادی قرار خواهیم داد. همین‌طور کتاب توسیدیدس تحقیق علمی نیست. او حتی از تعریف تاریخی و بدتر از آن از جعل مطالب پرهیز نجسته است. «توسیدیدس افسانه‌پرداز» عنوان رسالهٔ معتبر کورنفورد<sup>۲</sup> در سنجش مقام واقعی او می‌باشد که به حسابش رسیده است.<sup>۳</sup> رأی سارتون دربارهٔ آن مورخ یونانی به رد کردن هم نمی‌ارزد؛ تألیف او آکنده از عقاید باطل در تاریخ علم و گزافه‌گویی‌های خنک تاریخی است. از آغاز سده ششم، مقارن جنبش روشن‌اندیشی ایونی، مورخانی را می‌شناسیم که هر کدام در پیشرفت تاریخ‌نویسی سهمی داشته‌اند. اولین آنان کادموس<sup>۴</sup> مورخ ملطی - فنیقی بود (اوایل سدهٔ ششم) که اسمش بر هویت فنیقی او گواهی می‌دهد. کادموس تاریخ ایونی را نوشت که کمتر چیزی از آن به جای مانده. مبتکر نثر یونانی هموست. پیش از او نثرنویسی در کار نبود؛ در ایونی و یونان فقط شعر می‌سرودند. به عقیدهٔ صاحب‌نظران، نثر ابزار تازه‌ای بود که برای گفتگو در مقوله‌های عقلی به کار گرفته شد.<sup>۵</sup> در این موضوع یکی از خیرگان فرهنگ یونانی می‌نویسد: نثر به عنوان ابزار و شیوهٔ تازهٔ ادای مطلب، آنگاه شناخته شد که ایونی با ادبیات نثری مشرقی خاصه متون بابلی آشنایی یافت. نمونه‌اش مجموعهٔ داستان‌های بابلی است همراه کلمات قصار آهیکار حکیم که در ساموس رواج داشته، و متن آن به دست آمده است.<sup>۶</sup>

لاجرم، در ایونی با ابداع نثر رقابت میان نظم و نثر به وجود آمد. تاریخ‌نویسان یکسره به نثر

۱- جورج سارتون، تاریخ علم، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۳۵.

2- F. M. Cornford.

۳- کورنفورد در واقع دنبالهٔ تحقیقات نسن (H. Nessen) محقق آلمانی را دربارهٔ توسیدیدس گرفت.

4- Cadmus.

۵- باید توجه دهیم که این اندیشه در اصل از ویکو، از پیشروان عالیقدر تاریخ‌نویسی جدید است. به عقیدهٔ او: نظم شیوهٔ طبیعی برای بیان ذهن «کودکانه و با وحشی» بوده است؛ و آثار همر و دانته بیان‌کنندهٔ همان مرحله است. اما همین‌که با ترقی انسان، عقل بر شور و نخیل غالب آمد، نثر جای نظم را گرفت.

۶- تاریخ قدیم کمبریج، ج ۴، ص ۵۱۸۵۲۰. کتاب داستان‌های بابلی همراه سخنان آهیکار به وسیلهٔ آنسوپ (Aesop) داستان‌پرداز اهل فریجی، آسیای صغیر، در ساموس نشر یافته بود. آهیکار حکیم، وزیر فرزانه ولی افسانه‌ای ساختار پادشاه آشور بود. مقام او در فرهنگ آشوری - بابلی، معادل بزرگمهر حکیم است که هویت تاریخی او هم به کلی مشکوک می‌باشد.

نوشتند، داستان‌سرایان همچنان شیفته شعر و سرود بودند. مورخ دیگر در سلسله مورخان، گزانتوس<sup>۱</sup> لیدیایی بود. او تاریخ لیدی را با استفاده از اسناد بایگانی رسمی دولت لیدی نوشت. یکی از شایسته‌ترین روشن‌اندیشان سده ششم هکاتائوس<sup>۲</sup> ملطی بود، مورخ و جغرافیدان. در آن زمان تاریخ و جغرافیا از هم تفکیک نشده بود؛ درهم ادغام بودند. اینکه آناکسیماندر لقب «پدر جغرافیا» را گرفته، همان اندازه بیوجه و خلاف واقع است که هردوت را پدر تاریخ خوانده‌اند. اگر قرار باشد که این‌گونه القاب (که از دقت علمی عاری است) به کسی داده شود، هکاتائوس از هر جهت شایستگی بیشتری دارد که در فرهنگ تازه ایونی و یونان پدر تاریخ و جغرافیا باشد.

هکاتائوس به ایران و مصر تا حوزه غربی مدیترانه سفر کرد، از همه‌جا دانش تاریخی و جغرافیایی گرد آورد. کتابش را به نام «نقشه جهان» نوشت، حاوی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و مردم‌شناسی. تاحدی که به تحقیق پیوسته نخستین تاریخ مشرق‌زمین را درباره مصر و آشور و ماد و ایران او تدوین کرد. بخشی از کتاب او اختصاص به تاریخ شهر خودش میلئوس داشت. کتابی هم در تاریخ یونان نوشت. انتقاد عقل تاریخی وی را، بساید از عبارتی شناخت که اثر خود را با آن آغاز کرده بود: «هرچه اینجا می‌نویسم تفصیلی است که حقیقت می‌دانم. دامتان‌های یونانی فراوان هستند، و به عقیده من مضحک و چرند». از نوشته‌های هکاتائوس فقط قطعه‌هایی باقی مانده‌اند. به نظر محققان مأخذ عمده هردوت در تاریخ مصر و بابل و حوادث سیاسی ایونی، کتاب او بوده است. پیشتر گفتیم که هکاتائوس از بزرگان میلئوس بود، از مخالفان تیران آن شهر، و سفیر میلئوس بود در بستن پیمان صلح با ماردنیوس هخامنشی که به دنبال آن نظام دموکراسی در ایونی اعلام شد. شرح آن را او خود در تاریخ سیاسی میلئوس نوشته بود، و هردوت از او گرفته است.

هکاتائوس در تحول فکر تاریخی تأثیر ژرف نهاد. دو جانشین بلافاصل او روش وی را امتداد و بسط دادند: یکی کارون<sup>۳</sup> (اهل لامپاسکوس<sup>۴</sup>) تاریخ مختصر ایران را تا ۴۹۲ (ق.م) نوشت. دیگری دیونیوسوس<sup>۵</sup> ملطی که تاریخ مفصل‌تری تا پایان دولت داریوش نگاشت. موضوع آن را در رساله دیگری به عنوان «دنباله پادشاهی داریوش» بگسترده. هر دو نویسنده بخشی از کتاب خویش را اختصاص به تاریخ یونان داده بودند. مورخ دیگر هلانیکوس<sup>۶</sup> بود اهل جزیره لسبوس از کانون‌های مهم فرهنگ درخشان ایونی. او در میان جانشینان هکاتائوس، صاحب ابتکار بیشتری بود. تاریخ ایران و تأسیس شهرهای مستقل ایونی و یونان را نوشت. تدوین تاریخ را با

1- Xanthus.

۲- Hecataeus. او پیش از نیمه سده ششم تولد یافته بود.

3- Charaon.

4- Lampascus.

5- Dionysus.

6- Helanicus.

رعایت ترتب وقایع و ثبت سنواتی، نوآوری او دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

اینک نوبت به هردوت (حدود ۴۲۵-۴۸۰ ق.م.) رسید. او اهل هالیکارناسوس بود و ادامه دهنده سنت تاریخ‌نگاری ایونی. اثر نامدار او به عنوان «ایستوریا» به معنای تحقیقات و تفحصات، کامل‌ترین متن کتاب تاریخ کلاسیک است که به جای مانده. اما عنوانی را که بر آن نهاده در اصل ابتکار سلف او هکاتائوس است. توضیح آنکه: به عقیده خبرگان ادب یونانی، لفظ «ایستوریا»<sup>۲</sup> که فقط در لهجه ایونی به کار می‌رفت (نه در زبان یونانی) به معنای بازجست و تفحص و تحقیق بود، دلالت قضایی داشت و در دادگاه‌ها رایج بود. هکاتائوس آن لغت را به معنای حقیقت‌جویی و تفحص تاریخی، در تقابل افسانه‌نویسی و داستان‌سرایی به کار بست. و بدین معنی، نوشته‌های خود را تحقیق و تفحص خواند، متمایز از افسانه و داستان. او به موضوع تاریخ عنوان مشخصی داد. هردوت همان عنوان را بر کتاب خویش نهاد. و از آن پس لفظ «ایستوریا» به معنای تاریخ رایج گشت.

از احوال هردوت چیز زیادی نمی‌دانیم. اما چنانکه پیش از این اشاره رفت، می‌دانیم که او از مخالفان تیران شهر خودش بود، پسرعمویش پانیاسیس شاعر حماسه‌سرا در پیکار با آن تیران جان خود را باخت، و هردوت هم از آن شهر تبعید گردید. هردوت مانند همیشه خود هکاتائوس به مصر و بابل و فنیقی و یونان سفر کرد. جورج سوائن<sup>۳</sup> در رساله شرح حال هردوت می‌نویسد که از بابل به شوش رفت. اما معلوم نیست. او روزگاری را در آتن به صورت «عنصر خارجی» گذراند؛ از نظر هویت رسمی «تابعیت ایرانی» داشت. در ایتالیا درگذشت.

گفتار ما محدود است به سیر اندیشه تاریخ از هردوت تا پولیبیوس. تحول نگرش تاریخی و روش تاریخ‌نویسی را در آثار نامدارترین مؤلفان، در منطق انتقاد عقل تاریخی، به عنوان بخشی از حرکت فکری دوران کلاسیک بررسی می‌کنیم. هردوت چنین آغاز سخن می‌کند:

«آنچه‌راکه هردوت هالیکارناسوسی به تفحص دانسته است بدین منظور اینجا ثبت می‌کند که: خاطره گذشته<sup>۴</sup> با گذشت زمان در میان مردمان محو نشود؛ و کارهای بزرگ و شگرف<sup>۵</sup> یونانیان و بیگانگان، و خاصه دلیل اینکه چرا آنان علیه یکدیگر به جنگ برخاستند ناشناخته نماند.»

هردوت در آن قطعه انگیزه، ماهیت، و منطق تاریخ‌نویسی خویش را بدست می‌دهد: (۱) انگیزه‌اش اینکه «خاطره گذشته» به فراموشی سپرده نشود. این همان معنی است که پیشتر ضمن بررسی دانش تاریخی در فرهنگ‌های کهن (از جامعه سومری تا خطی) شناسانیم. و حکایت از

۱- بری، مورخان یونان قدیم، بخش اول، رساله بسیار سودمند بری با توجه به نوشته‌های محققان طراز اول آلمانی تألیف شده است. همچنین رجوع شود به مورخان قدیم نوشته مایکل گرانت (رجوع کنید به منابع).

2- Istoría.

3- G. C. Swayne.

4- Memory of the past.

5- Great and Marvelous.

علاقة آدمی (خواه عاطفی، خواه عقلانی و خواه هر دو) به یادگارهای دیرین زندگانی خویشتن دارد. (۲) ماهیت آن جستجو و تفحص، به دلالت تضمینی، عقلانی است؛ یعنی متمایز از افسانه و قصه و سایر عناصر غیرتاریخی. اصل تفحص عقلانی را هردوت از هکاتائوس آموخته بود. اما اینکه دقیقاً چه اندازه به کار گرفته موضوع دیگری است که باز خواهیم نمود. (۳) منطبق فکر تاریخی هردوت ثبت کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام و ملل است که الزاماً واقعی و انسانی و دنیوی می‌باشند؛ جدا از اعمال رب‌النوعان و الهگان اساطیری.

تاریخ در مفهوم کلی هردوتی، شامل سه عنصر مثبت و بسیار مهم است: تأکید بر دانش تاریخی یعنی شناخت واقعیات تاریخ؛ خصلت عقلی دانش تاریخی؛ کیفیت دنیوی و سرشت انسانی واقعیات. تا اینجا درست و اندیشیده است. اما انتقاد ما بر دیگر جنبه‌های فکر تاریخی اوست: یکی اینکه مجموع آنچه را که ما واقعیات تاریخی می‌خوانیم در دایره تنگ یادبدها و حوادث خاطره‌انگیز گذشته نمی‌گنجد. دوم اینکه دانش تاریخی دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام است.

در موضوع اول، کالینگورود استاد تاریخ فلسفه در تألیف ارزشمند خود «اندیشه تاریخ» می‌نویسد: اگر فقط خاطرات مأخذ مطالعه تاریخ باشند «به جای اینکه مورخ موضوع تحقیق خود را انتخاب کند، موضوع است که مورخ را برمی‌گزیند. این بدان معنی است که تاریخ تنها بدین سبب نوشته می‌شود که حوادثی وقوع یافته‌اند که باید به خاطر سپرده شوند؛ و ایجاب نموده که یکی از معاصران به عنوان وقایع‌نگار آنها را به ثبت برساند. بنابراین، مورخ «تنها خاطرات نویسن نسل خویش بوده است». از این رو می‌توان گفت که در فرهنگ کلاسیک، آن‌طور که «هنرمندان و فیلسوفان» داشتیم، از اصل مورخ حرفه‌ای نداشتیم.

آن مقدمه مؤلف اندیشه تاریخ بسیار ظریف است، اما نتیجه‌گیری کلی او را درباره تاریخ‌نویسی کلاسیک تأیید نمی‌کنیم. فرهنگ کلاسیک، مورخان حرفه‌ای را پروراند که تنها خاطرات نویسن روزگار خویش نبودند. گذشته از نگارش وقایع تاریخی جامعه‌های خود، به تاریخ کشورهای دیگر و دیگر دوره‌های مشخص تاریخی پرداخته‌اند. حتی به مفهوم تحول جامعه و نوعی فلسفه تاریخ دست یافتند. هردوت خودش نیز از فرضیه تاریخ‌نویسی که در آغاز کتابش اعلام داشته، خیلی فراتر رفته است. نه به حوادث همزمان خویش اکتفا کرده، نه تألیف او محدود به دانش تاریخی است. ضمن بررسی تاریخ سایر کشورها، اطلاعات جغرافیایی، مردم‌شناسی و حتی زمین‌شناسی گرانهایی به دست داده است، خواه آنها را از آثار پیشینیان گرفته باشد، خواه بخشی از آنها حاصل تفحص خودش باشد. به علاوه از فلسفه سیاسی سخن می‌گوید. اما اینکه افق فکر تاریخی اکثر آن مورخان سخت محدود بود، و آثارشان از نظر دانش

تاریخی کژی و کاستی داشت، مبحث دیگری است که بدان خواهیم رسید.

اما در انتقاد دوم: گفتیم که مفهوم تاریخ دامنه‌دارتر و ژرف‌تر از «خاطره» و کارهای «بزرگ و شگرف» اقوام، در فرضیه هردوتی است. اولاً تاریخ مهمترین فعالیت‌های حیات آدمی و کل تحول جامعه را دربر می‌گیرد. ثانیاً قلمرو تاریخ محدود به گذشته صرف نیست. گذشته تا حدی که از آن آگاهی داریم یعنی دانش تاریخی ما را می‌سازد، البته عنصر اصلی تاریخ است. اما اگر بپذیریم که گذشته به عنوان عامل تاریخی در حال تأثیر فعلی دارد؛ و به علاوه اگر بپذیریم که بنیادهای حال در گذشته تاریخ پدید آمده تحول یافته‌اند (خواه این تحول تکاملی باشد یا فقهی) - نمی‌توان حال را به اطلاق از گذشته تفکیک کرد. گرچه متمایز از آن است. به عبارت دیگر: وقایع حال که به تجربه عینی درمی‌آیند، همراه تحولی که در حال تکوین است - الزاماً در قلمرو مفهوم تاریخ قرار می‌گیرند. در تعقل تاریخی ما نه گذشته و نه حال هیچکدام مفهوم ذهنی و انتزاعی نیست؛ هر دو ناظر به امور متحقق می‌باشند: گذشته به مأخذ دانش تاریخی، و حال برپایه وقایع مشهود تجربی. قائل به تاریخ حال هستیم، اما هم سلیقه کروچه<sup>۱</sup> متفکر تاریخ نیستیم که کل تاریخ را در آئینه حال می‌بیند. او گوید: «هر تاریخ راست و درست تاریخ معاصر است»<sup>۲</sup>. اگر عقیده وی را بپذیریم، تکلیف تمدن‌ها و جامعه‌هایی که از صفحه روزگار نیست و نابود گشته‌اند چیست؟ وانگهی، گذشته اصالت و هویت تاریخی خویش را دارد، و یکی از عوامل مؤثر در حال است؛ اما تنها علت فاعلی «تاریخ معاصر» نیست. حال به عنوان پدیده تاریخی - ساخته عوامل گوناگونی است؛ عواملی متغیر که همیشه قابل پیش‌بینی نیستند، و هیچ قانون مطلق هم بر آنها جاری نیست. تفسیر تاریخ برپایه «قانون» واجد مطلق، ادعای بیوجه غیرعلمی است. در شناخت هر واقعه یا جریان تاریخی، باید به سلسله علل و ترتب معلول توجه داشت.

اینک پردازیم به روش عملی هردوت از نظر انتقاد عقل تاریخی: پیشتر توجه دادیم که منطق «تفحص» تاریخی هردوت به صورتی که عنوان نموده است، دلالت بر خصلت عقلانی و انسانی تاریخ دارد. اما هردوت این روش صحیح تجسس تاریخی را درست به کار نگرفته است. تشریح عقلی، توجیه اساطیری، و داستان‌نویسی هر سه عنصر در برداشت‌های تاریخی او به چشم می‌خورند. او نه عقلی محض است و نه اساطیری صرف. گاه شک عقلی سفسطایی در نوشته‌اش قوت دارد، گرچه هیچگاه به درخشش گزنوفانس که نگرش اساطیری را درهم فرو ریخت، نمی‌رسد. گاه بر غیب‌گویی و فالگیری و تعبیر خواب تأکید می‌ورزد، گاه آنها را باور

1- B. Croce.

۲- تئوری و تاریخ نگارش تاریخ، ترجمه انگلیسی. (ص ۴).

ندارد، گاه ناممکن را از ممکن تمیز نمی‌دهد، و گاه قصه می‌گوید. نتیجه اینکه همیشه نمی‌تواند مرز فاصل قاطعی میان توجیه اساطیری و افسانه‌پردازی - و تحلیل عقلانی و امور واقعی عینی، ترسیم کند. در این باره گیون<sup>۱</sup> بیان ظریفی دارد. او گوید: هر دوت «گاه برای کودکان چیز می‌نویسد و گاه برای فیلسوفان».

برداشت‌های متخالف هر دوت نشانه این است که حد میان تفکر عقلی و پندار اساطیری برای خود او مشخص نبوده است. علت آن‌را در نظر اول، شاید بتوان از مقایسه روش تحقیق دانش تاریخی و دانش طبیعی شناخت: پایه علوم طبیعی را تجربه و مشاهده عینی می‌سازد؛ اما وقایع تاریخ گذشته محسوس و تجربه‌پذیر نیستند. از این رو به واقعیات گذشته تاریخ الزاماً باید از نشانه‌هایی که برجای مانده‌اند، پی برد - نشانه‌هایی اغلب رنگ‌باخته و آمیخته با ابهامات. اما مورخ با غوررسی در مجموع نشانه‌هایی باقی‌مانده از گذشته - می‌کوشد که به طریق مطالعه تطبیقی همراه استدراک تاریخی، درست و نادرست را تمیز بدهد، و حقیقت تاریخی را تا حد اکثر امکان دقت علمی بشناسد. به عبارت دیگر، کار او با بررسی نشانه‌های تاریخی (که در هیأت مجموع آنها را منابع تاریخ گویند) آغاز می‌شود، و هدفش حقیقت‌جویی است تا سرحد امکان. این روش جدید تاریخ‌نویسی است که به طور کلی مورخان کلاسیک آن‌را دقیقاً به کار بسته‌اند. شاید به عقلشان هم نمی‌رسید.

اما این تنها علت غلط‌اندیشی‌های اغلب تاریخ‌نویسان نمی‌تواند باشد. به دلیل اینکه از فیلسوفان عقلی ایونی گذشته، بودند در زمره نویسندگان و شاعران روشن‌اندیش کسانی که حقیقت را از افسانه و اساطیر نیک تمیز می‌دادند، آنان که نگرش عقلانی داشتند. در واقع، کژی و کاستی کار مورخان را (مگر در مورد دو سه تن که مستثنی بودند) باید در آشفتگی اندیشه تاریخی جست. منشأ ذهنی این آشفتگی چه بود؟ جان کلام همین جاست:

فرض رایج این است: «کلیو»<sup>۲</sup> که هر دوت نام وی را بر کتاب اول خود نهاده، الهه تاریخ و حماسه هر دو بود. تجسم تاریخ و شعر حماسی در شخصیت واحد کلیو، روشن‌نگر این معنی است که مرز فاصل دقیقی میان حقیقت تاریخی و افسانه شاعرانه از اصل در کار نبود. این قضیه توضیحی دارد: کلیو در دوره هر دوت عنوان الهه تاریخ را نداشت. اساساً در فرهنگ یونانی هنوز فن تاریخ‌نویسی هویت کامل و مشخصی نداشت که الهه داشته باشد. کلیو چند قرن بعد (در عصر فرهنگ هلنی) به منصب الهه تاریخ رسید. او به زمان هر دوت یکی از الهگان هنر و حماسه بود. به علاوه، او دختر مینوسین<sup>۳</sup> الهه خاطره و یادگار بود. بنابراین، شخصیت کلیو تداعی داشت یکی با کارهای اختراآمیز و شگرف دلاوران؛ و دیگر با خاطرات و یادگارهای گذشته. این

دو مفهوم در قطعه‌ای که هرودوت کتاب خود را با آن آغاز کرده (و نقل کردیم) منعکس است. بدین قرار، در فکر تاریخی هرودوت موضوع تاریخ که بایستی شناخت حقیقت تاریخی محض باشد، با هنر و افسانه خیال‌انگیز خلط شده بود - که در واقع دو فرض متخالف بودند.

گفتگو بر سر مفروضات تاریخ‌نگاری هرودوتی و در قیاس تحول مفهوم تاریخ، همین اندازه کافی است. بپردازیم به چند نمونه کوتاه از تشریح و توجیه هرودوت در امور متحقق. نخست به برداشت عقلی و انسانی مورخ ایونی توجه می‌دهیم. هرودوت گوید:

«بدون تردید رب‌النوعان نبودند که سرزمین یونان را مورد قهر و تهدید قرار دادند؛ آدمیزاده‌ای هستی آن‌را به مخاطره افکند». تا به حال کسی به دنیا نیامده و پس از این هم نخواهد آمد که کم‌وبیش از تجربه تلخ روزگار مصون باشد. آن آدمیزاده هم با «سرخوردگی و ناکامی» دست به گریبان می‌گشت (کتاب هفتم). او اینجا مسئولیتی برای رب‌النوعان نمی‌شناسد، برعامل انسانی تکیه می‌کند. گویی به قضا و قدر هم گرایشی دارد. جای دیگر دخالت سروش معبد را در عبور کرزوس شهریار لیدی از رودخانه رد می‌کند: «به گفته یونانیان سروش معبد میلتوس، کرزوس را از رودخانه هالیس عبور داد». اما حقیقت غیر از این است. طالس آنجا حاضر بود. به چاره‌جویی او، دو ترعه‌کنند، آب رودخانه را تقسیم نمودند، و آن‌را قابل عبور ساختند (کتاب اول). همین‌طور مظاهر طبیعی، علل طبیعی دارند: در دریا طوفان برخاست. گفتند مرد مَخ با نذر و نیاز و وردهایی که بر طوفان خوانند، گردباد فرو نشست. اما «چنانکه طبیعی است سرانجام طوفان پایان یافت» (کتاب هفتم). باد هم علت طبیعی دارد یعنی «بر اثر جریان هوا از فضای سرد به گرم» پیش می‌آید (کتاب دوم). این نظر را رد می‌کند که وضع جغرافیایی نواحی از «آغاز پیدایش» جهان ثابت بوده و تغییری ننموده است. به تفصیل می‌نویسد: اهل ایونی سرزمین مصر را فقط دلتای رودخانه نیل و کرانه آن می‌پندارند. «اگر این نظر صحیح باشد باید بپذیریم که مصریان در اصل سرزمین نداشته‌اند». زیرا دلتای نیل از مواد رسوبی در ازمنه متأخر به وجود آمده، و کشور مصر خیلی قدیم‌تر است. یونانیان «پرمدها و فضل فروش» هم راجع به طغیان آب نیل حرف‌هایی می‌زنند که افسانه می‌نماید (کتاب دوم). به عقیده محققان جدید مطلب راجع به دلتای نیل را از کتاب هکاتائوس ملطی گرفته است.

شک سوفسطایی‌وار هرودوت نسبت به عقاید خرافی یونانی و مصری و بابلی درخور توجه است. می‌نویسد: مصریان که به «روان جاویدان» اعتقاد دارند، به آیین «تناسخ» هم قائل هستند. یعنی روح آدمی در بدن جانوران حلول می‌کند. «نویسندگان یونانی هم این عقیده را از مصریان گرفته و به نام خورش عنوان کرده‌اند. من این کسان را می‌شناسم اما از ذکر نامشان خودداری می‌کنم». در واقع مردمان «گول و احمق» افسانه تناسخ را بناور دارند. به علاوه، یونانیان

داستان‌هایی دربارهٔ هراکلس مصری دارند که «پوچ و بی‌معنی» است (کتاب دوم).

هردوت در تضاد آن تحلیل‌های طبیعی و عقلانی، توجیه اساطیری وقایع و روایات سست‌مایه هم کم ندارد. به یکی دو نمونهٔ کوتاه اکتفا می‌کنیم. می‌نویسد: هر وقت قرار باشد بلایی بر سر قومی نازل گردد، نشانه‌های آن پیشتر ظاهر می‌شود. پیش از حملهٔ هیستیاثوس به خیوس، گروه کودکانی که برای سرود خواندن مذهبی به معبد دلفی رفته بودند، وبا گرفتند و مردند. همان اوان سقف مدرسه هم فرو ریخت، و شاگردان زیر آوار جان سپردند. این دو مصیبت که «به ارادهٔ رب‌النوع» روی داد، پیش‌درآمد بلایی بود که بر مردم خیوس نازل گشت (کتاب ششم). جای دیگر می‌شنویم: در حریم معبد دمیتر جنگ درگرفت. اما اثری از جای‌پای جنگجویان دیده نشد. چرا؟ «به اعتقاد من اگر آدمی بتواند در این امور اسرارآمیز رأی بدهد» بدین سبب بوده که جنگاوران را رب‌النوع از حریم خویش رانده بود، از آن‌که معبد مقدس را به آتش کشیده بودند (کتاب نهم). باز از زبان شهریار لیدی در اعتراض بر آپولو می‌خوانیم: آیا راه و رسم آپولو این است که بندگان خویش را «گمراه و عاجز» گرداند؟ آن شهریار چند پیک به معبد دلفی روانه داشت که آپولو را به سبب قدر خدمت نشناختن، سرزنش کنند. کاهن دلفی گفت: رب‌النوعان هم مشمول حکم «تقدیر» هستند. بدین قرار گناه برگردن قضا و قدر است (کتاب اول).<sup>۱</sup>

تألیف مفصل هردوت در اصل شرح مناسبات جامعه‌های ایونی و یونان با کشورهای مشرقی است. به عقیدهٔ محققان تقسیم‌بندی تاریخ او به نه «کتاب» از خود او نیست. فصل‌بندی در آن زمان مرسوم نبود. آن کار یکی از دانشمندان هوشمند اسکندریه است. اثری بدان گستردگی که به مطالب متنوع آن در رشته‌های مختلف دانش بشری پیشتر اشاره رفت - البته نه یکدست است و نه در معنی ارزش و اعتبار واحد دارد. تشریح او از تاریخ و فرهنگ مصر و بابل و لیدی کمتر اصالت هردوتی دارد؛ این نکته جویبی ژرف که «مصر عطیهٔ رودخانهٔ نیل» است، بیان هکاتائوس است. جدول ثبت وقایع تاریخی هردوت در دورهٔ متأخر، بر روی هم معتبر و مورد تأیید خیرگان جدید است. در بحث دانش سیاسی قوی است و توانایی فکری دارد. اینکه خودفروشی دختران بابلی را زادهٔ «فقر و روزگار پریشان» آنان تمیز داده (کتاب اول) - نشانهٔ

۱. بانصد سال بعد پلوتارخ مطالب غریب‌تری نوشت که نشانهٔ نفوذ خرافه‌پرستی در تاریخ‌نویسی است: فیلیپ مقدونی پدر اسکندر، زنی المیاس را با ماری هم‌خوابه یافت. این مار تجسم رب‌النوع آمون (Ammon) بود. پلوتارخ (همچون اکثر مورخان آن عصر) این «حقیقت» را دلیلی بر این می‌داند که اسکندر از منبع غیبی الهام می‌گرفت و از قدرت آسمانی برخوردار بود. فیلیپ آن قضیه را با کاهن معبد در میان نهاد. کاهن گفت: چون آن شهریار هم‌خوابگی زنی را با حضرت رب‌النوع از شکاف در نظاره کرده است، همان چشمش کور خواهد شد (پلوتارخ، به ماخذ سابق، در احوال اسکندر). المیاس زن مصروعی بود، دیوانگی‌های اسکندر ربطی به عالم غیب نداشت، کاهن لوطی حقه‌ساز بود، و آن شهریار ابله بود. فکر تاریخی در یونان و روم معمولاً (اما نه همیشه) آمیخته با چنین اباطل و موهومات بود.



هوشمندی اجتماعی اوست. اما از نظر مورخ نظامی، زیاد نامربوط نوشته، گویی حساب رقم و عدد را هم نمی‌فهمیده است.

بر شیوه روایت‌نگاری هردوت (و در واقع بر سبک برخی مورخان یونان و روم در قضیه نقل اخبار) این ایرادها را گرفته‌اند: سهل‌انگاری، خوش‌باوری، تمیز ندادن روایت معقول از قصه. حقیقت اینکه در آن زمان که منابع دانش تاریخی سخت محدود بود، و هر تاریخ‌نویسی الزاماً با سلسله روایت و حکایت سروکار داشت (خاصه در مورد گذشته تاریخی) او می‌توانست یکی از این سه روش را پیش‌نهاد خویش سازد: همه آنها را بی‌چون و چند کنار بگذارد؛ یا بر صحت مجموع اخبار صحه نهد؛ و یا آنها را مورد سنجش عقلانی قرار بدهد - و اگر نشانه تاریخی در دست بود، با ذکر دلیل ولی با احتیاط و تأمل بپذیرد. اما هردوت سلیقه خویش را دارد. بدین معنی که هر روایت و حکایتی را از هر قماش ذکر کرده، بدون اینکه صحت یا بطلان آن را به گردن بگیرد مگر به موارد محدود. می‌نویسد: «افسانه‌ها و روایت‌های اقوام را بی‌کم‌وکاست همان‌طور که شنیده‌ام بازگو می‌کنم» (کتاب دوم). جای دیگر تصریح دارد: «هر آنچه را که روایت کرده‌اند می‌آورم» اگرچه خواننده «الزامی به باور کردن» آن اخبار ندارد (کتاب هفتم). این روش کلی هردوت را نمی‌شود انتقاد علمی خواند. بخشی از آن اخبار، قصه‌پردازی است که تنها از نظرگاه فرهنگ مردم‌شناسی می‌تواند سودمند باشد. اما از لحاظ دانش تاریخی چیزی نیست مگر ولننگاری. بخش دیگر آن روایت‌هایی هستند که به درجات مأخذ تاریخی دارند، و به درجات قابل استناد می‌باشند. نکته بسیار ظریف دیگر اینکه، چنانکه همین‌جا و در گفتار پیش ضمن بررسی تفکر سیاسی توجه دادیم، هردوت در موارد خاص از حکم تاریخی درباره درستی یا نادرستی روایات تن نمی‌زند. به عکس، پافشاری می‌ورزد بر صحت روایت یا بر بطلان آن، یعنی آنگاه که به تفحص خویش به حقیقتی آگاهی یافته باشد، یا به دلیل عقلانی آن را تأیید ننماید. این جنبه کار او، از نظر روش تاریخی نویسی درست است.

هردوت از شکیبایی و فراخ‌اندیشی ایونی تا حد قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. به تناسب دور از تعصب و کوته‌بینی یونانی که تجسم آن را در توسیدیدس آنتی می‌بینیم و به آن خواهیم رسید.

در نوشته‌های هردوت بارها به نکته‌جویی‌هایی برمی‌خوریم که باب طبع یونانیان نیست، حتی اهانت‌آمیز است. از جمله آنان را به شارلاتان بودن، و اندیشه و هنر دیگران را به خویشتن بستن، متهم می‌گرداند که حقیقت داشت. (سالوست<sup>۱</sup> مورخ رومی نیز همین عقیده را درباره یونانیان دارد). از آن که بگذریم، هردوت به عنوان دوستدار آتن دموکرات سه فصل آخر اثرش را

(که در واقع کتاب واحدی را می‌سازد) با این وجه نظر مشخص نوشت که موردپسند آنتیان باشد. ستایش او از آتن همیشه ناموجه نیست. تأکید می‌ورزد که روزگاری آتن شهر معمولی و کم‌اهمیتی بود - تا اینکه دستگاه تیرانی را درهم فرو ریخت و به آزادی سیاسی دست یافت. سپس، شهر اول یونان شد. اما در جهت دیگر، وصف او از آتن به داستان پهلوانی می‌ماند. به علاوه، درباره سیاست متعدیانه آتن نسبت به شهرهای دیگر یونان خاموش است. حتی در مناسبات سیاسی آتن با اسپارت و سایر جامعه‌های یونانی، آهنگ سخن او درباره آتن آمیخته به زبان‌آوری و عبارت‌آزایی، و درباره دیگران آلوده به طعن است - تا آنجا که تاریخ را به نفع سیاست تحریف کرده است. او می‌توانست از ارزش‌های انسانی و سیاسی مشخصی دفاع نماید؛ چنانکه از آزادی و دموکراسی بر علیه تیرانی و خودکامگی به دفاع برآمد. اما اصلاح حقیقت تاریخی یک چیز است، و سنجش ارزش‌های تاریخی از مقوله دیگر. تاریخ را به نفع سیاست تحریف کردن، خلاف راست‌گفتاری و صداقت علمی است. لکن اگر پس از بیست و پنج قرن، نه تنها تحریف بلکه جعل تاریخ - کار برخی تاریخ‌پردازان باشد (که هست) بر «پدر تاریخ» گناه بزرگی وارد نیست. اما اگر این قضیه درست باشد که آنتیان به خاطر بزرگداشت و ستایشی که هردوت از آتن کرده است، ده تالان پول به او دادند، رفتار مورخ از شرافت حرفه‌ای‌اش می‌کاهد.<sup>۱</sup> این هم چیز غریبی نیست.

تاریخ‌نگاری به کنار، او هنرمند است. سبک حماسی همری در نثر شیوای هردوت تأثیر مستقیم گذارده است. سخنوری مردان سیاسی و سرداران با چاشنی حماسی، و گفت‌و شنود دولتمداران با فرزندگان - بازنمای شخصیت هنری او در داستان‌نویسی است. داستان‌های او به هیچ وجه بی‌مغز نیستند، اما به هر حال افسانه‌اند. به مثل، گفتگوی شهریار لیدی با سولون آتنی - بیانگر دو نگرش انسانی است: یکی دنیوی محض است؛ و پاسخ سولون در سعادت سرمدی، عرفانی و اورفئوسی است. اگر سولون به ایونی رفته باشد (چنانکه تحقیقات جدید به مأخذ اوراق پاپیروس تأیید می‌کند) مانع تاریخی در تحقق یافتن دیدار میان آن دو، در کار نیست. اما ظاهراً آن گفت‌و شنود فلسفی در اصل افسانه است، خواه پرداخته هردوت باشد یا از گزارندوس مورخ لیدیایی گرفته باشد.

نمونه قصه‌پردازی هردوت را آمیخته به طنز و شوخ‌طبعی ایونی، در ماجرای آدم‌ربایی می‌خوانیم: ملوانان بی‌بندوبار فیتی «ایو» دختر امیر یونان را ربودند. به تلافی آن، یونانیان سراغ

۱- مقدمه جورج سواين بر رساله راجع به هردوت (هر تالان به عنوان واحد پول در یونان قریب ۲۴۴ لیره انگلیسی برآورد شده است). این مطلب هم مورد تأیید قرار گرفته است که هردوت بخشی از اثرش را در مجمع آنتیان خوانده بود، و به روایت ضعیف‌تر در مجمع نمایندگان همه شهرهای یونان. حتی نوشته‌اند که آن پول با نصیب مجمع شهر آتن به او تقدیم شد (مقدمه تانکوک بر شورش ایونی).

زنان طنز فنیقی رفتند و «اروپا» دختر شهریار فنیقی را دزدیدند. شهزاده تروایی هم «هلن» دختر پادشاه یونان را ربود. فتنه برخاست. یونانیان به خاک آسیا حمله بردند، و تروا را ویران کردند. پارسیان گویند: آدم‌زدی کاری زشت و دور از آرم است. اما هنگامه و جنگ بر سر آن راه انداختن و مملکتی را نابود کردن، کار دیوانگان است. جهان دیده می‌داند که اگر آن زنان دلشان نمی‌شنگید و به مردان چشمک نمی‌زدند، کسی آنان را نمی‌ربود.<sup>۱</sup> پلوتارخ ساده‌ لوح این قصه هردوتی را جدی گرفته است.

از ایونی به آتن می‌رسیم.

اندیشه تاریخ در آتن تحول یافت؛ اما هنوز مورخ کامل عیاری نداریم تا به مرحله بعد. هردوت تاریخ عمومی وسیعی نوشت که ازمنه مختلف و مقولات گوناگونی را دربر می‌گرفت. مورخ آتنی توسیدیدس (حدود ۴۰۰-۴۷۱ ق.م.) تاریخ محدود جنگ آتن و اسپارت را به نام «تاریخ جنگ پلوپونز» تألیف کرد که علاوه بر مباحث اصلی تاریخ نظامی، از حوادث سیاسی و امپراطوری آتن سخن می‌گوید.

او مرد سپاهی و سردار بود. چون در رزم‌آرایی شکست خورد، از آتن تبعید گردید و به نگارش تاریخ روی آورد. گویا تاریخ‌نویسی مایه زیادی نمی‌خواست. اثر او حاوی دو قسمت اصلی است: قسمت نخستین به پیمان «صلح پنجاه ساله» میان آتن و اسپارت در ۴۲۱ (ق.م.) انجامید، صلحی که عمرش بیش از هفت سال نبود. قسمت دوم که قاعدتاً می‌بایستی تا پایان جنگ و تسخیر آتن (۴۰۴ ق.م.) امتداد یابد، ناتمام مانده. سیر وقایع را فقط تا ۴۱۱ ق.م. تدوین کرده است.

توسیدیدس در روش تاریخ‌نویسی‌اش به صحت و دقت در ثبت وقایع تأکید می‌کند. ادعای او همین اندازه درست است که از قصه‌گویی و افسانه‌های پوچ اساطیری پرهیز جسته. اما از جهات دیگر ایرادهای جدی بر سبک تاریخ‌نگاری او وارد است. همان اندازه که داستان‌نویسی در کار «تفحص» تاریخی هردوت به چشم می‌خورد، هنر دراماتیک و نمایشنامه‌نویسی در تألیف توسیدیدس تأثیر گذارده است. خطابه‌هایی که او از زبان مردان سیاسی و فرماندهان لشکری آورده، ورزش در فن سخنوری است که در آتن رواج فراوان داشت. تحقیقات جدید روشن می‌نماید که برخی سخنرانی‌هایی که او نقل کرده از اصل ساختگی است؛ و در برخی دیگر معانی دلخواه خودش را به دهان سخنران گذارده. گویی فوت و فن هنرش را هم بلد نبوده، به دلیل آنکه همه خطابه‌ها را به یک سبک پرداخته است. او توجه نداشته که خمیرمایه سخن‌پردازی رهبر سیاسی به موارد گوناگون، و رجزخوانی سرداران در رزم‌آرایی خیلی فرق می‌کند. رساله کورنفورد

۱- این چکیده داستان هردوت است در آغاز کتاب اول، و پیش‌درآمد اختلاف میان جهان مشرق و یونان

با عنوان «توسیدیدس افسانه‌پرداز» و در واقع دروغ‌پرداز، انتقدنامه علمی بر کتاب مورخ آتنی است. نکته باریک اینکه در این مرحله به عقیده بسیاری از اهل دانش، مفهوم تاریخ‌نویسی آمیخته به هنر سخنوری بود؛ چنانکه سیسرون سه قرن بعد تاریخ را «رشته‌ای از سخنوری» پنداشته. این بدان معنی است که مورخان توجه خاصی به تأثیر خطابی آثارشان داشتند، و کمتر پای‌بند دقت در بیان واقعیات بودند. (موارد استثنایی را به دست خواهیم داد).

از نظرگاه تاریخ‌نظامی، کتاب توسیدیدس منبع اصلی به‌شمار می‌رود. از جهت دیگر تاریخ و سیاست را به هم آمیخته، برخی وقایع مهم سیاسی را از قلم انداخته و برخی را تحریف کرده، خاصه در مناسبات سیاسی آتن با سایر شهرها تعصب وطنی او بر اثرش تأثیر ناهنجار گذارده. بیشتر انتقادهای مورخان جدید از جمله مایکل گرنت در «تاریخ‌نویسان باستان» و سایمون بلاور در کتاب «توسیدیدس»<sup>۱</sup> از همان رهگذر است. از ماکیاولیست‌مآبی و همچنین از خطابه ساختگی او که از زبان پریکلز دربارهٔ دموکراسی آتن آورده، در بخش دیگر سخن گفته به حساب مجعولات تاریخی‌اش رسیده‌ایم.

دنباله‌کار توسیدیدس را گزنفون گرفت و تاریخ جنگ آتن و اسپارت را به پایان برد. او هم از ردهٔ سپاهی بود، اما خشک‌مغزی سلفش را ندارد. خاصه در تاریخ حوادث سیاسی به عنصر انسانی و اخلاق توجه دارد که توسیدیدس از آن بهره‌ای نداشت. گزنفون تحت تأثیر سقراط اخلاقی بود. تأثیر مهم‌تر گزنفون در بیوگرافی و نگارش خاطرات سیاسی است که هر دو رشته را ترقی داد. می‌دانیم که تأکید بر اهمیت مقام فرد در تاریخ از تعالیم سوفسطائیان خاصه پروتاگوراس بود که از معتقدان اصالت انسان بود. لفظ «بیو» (زندگی) مفهوم تازه‌ای یافت و در مدونات تاریخی نفوذ کرد. این را بیشتر تأثیر گزنفون که نویسندهٔ خوش‌قریحه‌ای بود در تاریخ‌نویسی دانسته‌اند؛ پس از او تاریخ‌نگاران به شرح زندگی و تشریح شخصیت مردان تاریخ خیلی توجه یافتند.

اما ترقی تاریخ‌نویسی، در جهت معیارهای جدید، بیش از همه کار پولیبیوس آتنی است؛ ما او را سرآمد تاریخ‌نگاران کلاسیک می‌شناسیم. او مورخ اندیشمند و متفکر حقوق اساسی هو دو است. اینجا از نگرش تاریخی او سخن می‌گوییم؛ جنبهٔ دیگر اثر او را در مبحث کنستی‌توسیون روم همراه متن نوشتهٔ او به دست خواهیم داد. او نخستین تئورسین حقوق اساسی روم است، و نظریهٔ تفکیک قوای دولت از اوست.<sup>۲</sup>

پولیبیوس<sup>۳</sup> (حدود ۱۲۵-۲۰۵ ق.م.) به عمر هشتاد ساله‌اش، سقوط آتن و دولت مقدونی،

۱- رجوع کنید به منابع. ۲- دربارهٔ اثر پولیبیوس رجوع شود به منابع.

ویرانی کارتاژ، و گسترش قدرت نظامی و سیاسی روم را به تجربه شناخت. او در زمرة گروگان‌های سیاسی، هفده‌سالگی را در تبعیدگاه روم گذراند؛ دوست «سیپیوی جوان» کنسول و سردار رومی بود؛ همراه او به آفریقا رفت و حادثهٔ بزرگ آن روزگاران، سقوط دولت نیرومند کارتاژ را نظاره کرد (۱۴۶ ق.م). در محفل فکری سیپیو<sup>۱</sup> اهل دانش و فکر از جمله پانه‌تیوس<sup>۲</sup> فیلسوف رواقی و پولیبیوس گردهم می‌آمدند و مباحثه داشتند. در این زمان دو جریان فکری در روم نفوذ کرده بود: حکمت رواقی و تعقل اپیکوری. پولیبیوس از تفکر رواقی متأثر است؛ اما گرایش او در درجهٔ اول عقلی و طبیعی است، خاصه اعتقاد او به اختیار و ارادهٔ آزاد مشخصهٔ فلسفهٔ اپیکوریان بود نه اهل رواق.

پولیبیوس پس از دورهٔ تبعید به آتن بازگشت. نگارش اثر معتبرش «تواریخ» را در تاریخ روم و کشورهای حول و خوش آن به‌انجام رساند. و آن چهل «کتاب» (یا به معنای امروزی چهل باب یا قسمت) را دربر می‌گرفت؛ که پنج کتاب اول و بخش‌هایی از فصل‌های دیگر آن به دست ما رسیده است. تصنیف او شامل آغاز تاریخ روم، تاریخ مفصل دولت جمهوری، شرح تأسیسات اجتماعی و سیاسی و کنستی‌توسین روم است.

پولیبیوس منطق تاریخ‌نویسی‌اش را در آغاز اثر خود تشریح می‌کند: هیچ «مغز کنجکاو» نیست که در گسترش قدرت و سلطهٔ روم به مدت کمتر از پنجاه سال نیندیشد، یا نخواهد که از تأسیسات سیاسی‌اش که کامیابی بزرگی نصیب این دولت کرد آگاه گردد. از این رو بر آن شد که دربارهٔ اعتلا و بسط فرمانروایی روم به مطالعه و تحقیق پردازد. تأکید او بر شناخت علل تاریخی است. به عقیدهٔ او رساله‌های نویسندگان «تصویر همه‌جانبه‌ای» به دست نمی‌دهند. و کتابی که او عرضه داشته عمیقاً متمایز است از آن نوشته‌ها - چنانکه «آموزش از راه مغز غیر از شنیدن از راه گوش است».

هدف او از نگارش تاریخ، کشف حقیقت و درستی ثبت وقایع است؛ و تنها در این حالت تاریخ به عنوان درس حیات سیاسی می‌تواند آموزنده باشد. از همان نظرگاه آثار پیشینیان را بر روی هم به انتقاد می‌کشد. فکر انتقادی او شایان توجه است. برای مورخان افسانه‌پرداز و دراماتیست که به تعبیر خودش به سبک تراژدی‌نویسان تاریخ نگاشته یا حقیقت تاریخی را تحریف کرده‌اند - اعتباری نمی‌شناسد. اشارهٔ مستقیم او به توسیدیدس و سایر مؤلفانی است که خطابه‌های ساختگی را چاشنی آثارشان زده‌اند. باید دانست که پیش از او کراتیپوس<sup>۳</sup> (مورخ آتنی سدهٔ چهارم که از اثر او چیز زیادی به جای نمانده) روش نویسندۀ تاریخ جنگ پلوپونز را در پرداختن آن سخنرانی‌های دروغین طرد کرده بود. مورخی را که پولیبیوس بیش از دیگران

1- Scipio.

2- Panaetius.

3- Cratippus.

می‌ستاید افوروس<sup>۱</sup> (مورخ سده چهارم و از اهل ایونی) است که نماینده تفکر عقل ایونی بود، و بارها به او استناد جسته است.

اندیشه تاریخی پولیبیوس مانند هر اندیشه‌گر دیگر تحول یافت. به مرحله‌ای بود که ضمن تأکید بر علل انسانی حوادث تاریخ - گرایشی در اعتقاد به تصادف و سرنوشت نیز داشت. او که همواره علل عظمت روم را در تاریخ و کنستی توسیون آن می‌جوید - در آغاز کتاب اول به تأثیر اقبال و سرنوشت در سیر وقایع نیز تصریح دارد. اما این اعتقاد را زود کنار می‌نهد؛ و همه جا بر علل عینی پافشاری می‌ورزد. از این پس، در منطق عقلانی او اقبال و سرنوشت راهی ندارد. می‌نویسد: «روشن است که از اقبال سخن گفتن بیهوده است؛ بلکه باید علت آن را (واقعه را) بیابیم. هیچ چیزی بدون علت وقوع نمی‌یابد، خواه قضیه متعارف باشد یا خارق‌العاده» (کتاب دوم). باز به تأکید می‌آورد: «به خلاف آنچه برخی یونانیان می‌پندارند، نه سرنوشت بود و نه بدون علت که کامیابی نصیب رومیان گشت. بزرگی روم کاملاً طبیعی بود آن به دلیل کار آموختن وانضباط بود. مقصدشان فرمانروایی بر جهان بود و بدان دست یافتند» (کتاب اول). واضح است که مفهوم او از جهان همان جهان امپراطوری است، چنانکه از تاریخ جهانی روم صحبت می‌کند. در گفتارهای تاریخی از روانشناسی رهبران سیاسی و سرداران هوشمندانه سخن می‌گوید؛ قدرت و شهرت را دو انگیزه بسیار مهم می‌شناسد. به روانشناسی توده هم اشاراتی دارد؛ به عقیده او بیم و نادانی و خرافه‌پرستی مشخصه توده عوام است. تحلیل او از شخصیت هانیبال سردار بزرگ کارتاژ درخشان است؛ همان اندازه که دقت او در گزارش جنگ روم و کارتاژ و قضاوت تاریخی‌اش مورد ستایش همه محققان است. در تکلیف هر مورخی به حقیقت‌جویی و راست‌گفتاری، سخنی دارد که پس از دو هزار سال هنوز آموزنده است:

«هر نیک‌مردی بایستی نسبت به دوستان و وطن خویش همدلی داشته باشد، شریک عواطف و تألمات دوستان. اما چون پای تاریخ‌نویسی به میان می‌آید، بایستی آن بستگی‌ها را کنار بگذارد؛ و اگر حقیقت حکم می‌کند از ستودن دشمنان دریغ نورزد. همین‌طور از سرزنش سخت نزدیک‌ترین دوستان روی برتابد، آنگاه که خطاهایشان سزاوار چنان انتقادی باشد» (کتاب اول).

«ما اهل قلم، به دلیل اینکه همه چیز را نمی‌دانیم ناگزیر از خطاهای فراوان مصون نیستیم. اما اگر به ملاحظات وطن خویش یا برای خوش‌آمد دوستان و یا به انگیزه جلب عنایت - معیار سنجش حقیقت را سودمندی قرار دهیم، و به دروغ‌پردازی روی آوریم، آثارمان را بی‌اعتبار کرده‌ایم که زبیده‌تر از [کردار] اهل سیاست نخواهد بود.» (کتاب شانزدهم).

پولیبيوس در آن ايراده‌ها، آثار نويسندگان مشخصی را (از ايونی و آتن) در ذهن دارد - که به برخی از آنان توجه داديم. و آنچه را که شرط تاريخ‌نویسی راست و درست می‌شناسد - در واقع معيار آزادگی و فراخ‌اندیشی و شرافت فکری است که دست یافتن به آن هنر هر کس نیست. تا آنجا که می‌دانيم، در سلسله مورخان کلاسیک پولیبیوس و پوزیدونیوس سوری را در آن مقام می‌شناسيم.

در تعقل تاريخی، پولیبیوس را به نظریه «گردش دوری» تاريخ می‌شناسند. به حقیقت، تفکر تاريخی او ساخته دو عنصر اصلی است: منطق عقلی سوفسطایی؛ و اراده آزاد اپیکوری که آن را در اندیشه دوری به کار بست و خصلت جزمی حرکت دوری را کنار گذارد.

پیش از این دانستيم که پولیبیوس به مرحله تحول فکر تاريخی اش - تنها به قانون علیت اعتقاد دارد، و نگرش او در تشریح حوادث عقلی و طبیعی محض است. اما به نظر نمی‌آید که او (همچون سایر متفکران کلاسیک) به مفهوم ترتب معلول که زاده فلسفه علمی جدید است - دست یافته باشد. گردش دوری تاريخ چنانکه در همین گفتار گذشت منشأ بابلی داشت، در آرای فیثاغورسی تأثیر بارز گذارد، و در فلسفه سیاسی افلاطون هم نفوذ یافت. این فرضیه را پولیبیوس در دو جهت به کار گرفت: یکی در اعتلا و زوال مدنیت‌ها بر پایه قانون کون و فساد؛ دیگر در جریان تبدل نظام سیاسی دولت‌ها که آمیخته با فلسفه سیاسی اوست.

در جهت اول، سقوط کارتاژ را قرینه نابودی تروا آورد؛ و تکرارش را در انحطاط امپراطوری روم در آینه تاريخ می‌دید. در سنجش تاريخی او، روزی شعر تراژدی تروا و کارتاژ را بر گور دولت روم نیز حک خواهند کرد. ویرانی و برفتادن دولت‌ها داستان نامکرر نبود. گذشته از زوال امپراطوری‌های مشرقی - برفتادن دولت مقدونی، همراه ادغام شهرهای یونانی و غیر یونانی در امپراطوری روم، به روزگار نویسنده روی داده بود. آغاز حرکت انقلابی (به رهبری تیبریوس گراکوس) که پیش‌درآمد جنگ داخلی روم گردید - برای پولیبیوس تیزین طبعاً عبرت تاريخ بود؛ قضیه‌ای که در تحول نظام سیاسی روم بررسی کرديم.

در جهت دوم، تبدل نظام سیاسی دولت را برپایه حرکت دوری تاريخ می‌سنجد. او به روانشناسی قدرت توجه دارد: قدرت سیاسی مایه فساد است که خود به فرسودگی و پوسیدگی دستگاه حکومت می‌انجامد. فرسودگی دولت آنگاه ظاهر می‌شود که نیروی سیاسی خود و وفاداری اتباعش را از دست بدهد. در این حالت تبدل دولت پیش می‌آید. بدین معنی که پادشاهی، نخستین شکل حکومت، به تیرانی (جباری) می‌رسد که به قدرت آریستوکراسی سقوط می‌کند؛ آریستوکراسی که به حالت الیگارشی سست و پوسیده درآمد به وسیله عناصر دموکرات قانون‌خواه در هم فرو می‌ریزد؛ دموکراسی متعادل اگر در بستر حکومت توده رجاله

لغزید به او کلوکراسی مبدل می‌شود که فطرت آن زورگرایی و هرج و مرج است؛ حکومت عوام رجاله نیز دوام نمی‌یابد و شکل حکومت تغییر می‌پذیرد. در این میان چه بسا انقلاب و حوادث دیگری پیش بیاید. چنانکه در مبحث دموکراسی آتن توضیح دادیم تعبیر «اوکلوکراسی» را او وضع کرد و بر اصطلاحات سیاسی کلاسیک افزود، مفهومی که تجسم کامل آن در آتن تحقق یافته بود. او تأکید دارد که تحلیل سیاسی اش بر پایهٔ تجربهٔ واقعی نهاده شده، نه بر مأخذ روایات آشفته باستانی. توجه او معطوف به تجربهٔ دولت‌های آزادیونان تا مرحلهٔ تأسیس جمهوری روم است. در نفوذ فکری پولیبیوس باید افزود. که اندیشهٔ گردش دوری تاریخ در عصر رنسانس به وسیلهٔ ماکیاولی و کامپانلا از نو رواج گرفت. ماکیاولی در آغاز اثر خود «گفتارها»، متن نوشتهٔ پولیبیوس را در سیر دوری نظام سیاسی حکومت‌ها آورده است. اما نویسندۀ فلورانس به رغم شهرت غلط اندازش نه مورخ برجسته‌ای بود و نه متفکر سیاسی عمیقی؛ و بر آن مقولات نظریهٔ نو و ارزشمندی نیفزود. باری، نظریهٔ گردش دوری در برخورد با فلسفهٔ جدید تحول تکاملی و اندیشهٔ ترقی - اعتبارش را (اگر هم در اصل می‌داشت) از دست داد.



دو این گفتار سیر فکر تاریخی را از سومر تا بابل و از ایونی تا آتن به دست دادیم، گرچه فشرده و در حد گنجایش گفتار ما. فن تاریخ‌نویسی ایونی که در سدهٔ ششم پیش از میلاد به وجود آمد - به یونان راه یافت - میراث آن به روم رسید و تا سدهٔ چهارم میلادی تداوم داشت. در این دوران یکهزار ساله - فکر تاریخی که ظاهراً با کادموس فنیقی و هکاتاتوس ملطی آغاز گردید - تحول و رشد تدریجی داشت، و در آثار پولیبیوس و پوزیدونیوس به حد تکامل خود رسید. فرهنگ اساطیری و حماسه بر تاریخ‌نویسی ایونی و آتن نفوذ خیره‌کننده‌ای داشت. به تدریج فکر تاریخی تحت تأثیر منطقی و طبیعی، از عناصر غیرتاریخی آزاد گردید و به دانش صحیح تاریخی رسید. این تحول نصیب معدودی از مورخان گشت؛ ورنه اثر فرهنگ اساطیری از مجموع مدونات تاریخی (یونانی و رومی و حتی پس از آن) به کلی زدوده نشد. همچنین رسوخ هنر دراماتیک در تاریخ‌نویسی - مجعولاتی را از نوع دیگر پروراند. چنانکه گذشت، در ردهٔ مورخان دو سه تن بودند که عقل نقاد را به کار گرفتند، آثارشان از آرایش اساطیری و افسانه‌سازی و سایر مجعولات پاک است. اندیشهٔ گردش دوری تاریخ که از مبدأ مشرقی‌اش به یونان رسید - گسترش یافت. این نظریه هرچه بود از مقولات فلسفهٔ تاریخ است. در مبحث جنبش عقلی و روشن‌اندیشی نیز شناسانندیم که متفکران ایونی مفهوم تحول تاریخی را به میان کشیدند؛ اندیشهٔ تغییر و تحول را در سیر مدنیت و بنیادهای اجتماعی و سیاسی به درستی به کار بستند. اما فیلسوفان آتنی که از درک علمی دربارهٔ قانون حرکت و تغییر فرو ماندند، با اندیشهٔ تحول تکاملی



همواره خصومت می‌ورزیدند؛ به تعبیر ارنست بارکر این فیلسوفان «درک تاریخی» نداشتند. سنت تاریخ‌نویسی ایونی - آثنی - هلنی در روم نیز امتداد یافت و مورخان با اسم و رسمی را پروراند؛ گرچه در روش تحقیق و تفکر تاریخی نوآوری مهمی نداشتند. نامدارترین ایشان بدین قرارند: سالوست<sup>۱</sup> که زمانی «تریبون مردم» بود و تاریخ جمهوری روم را نوشت؛ لیوی<sup>۲</sup> مؤلف تاریخ باستانی روم است؛ و تاسیتوس<sup>۳</sup> که آثار مهم او از منابع معتبر تاریخ روم به شمار می‌رود. ژول سزار هم چیزی به صورت خاطرات نوشته که به عقیده ما اثر محدود و متوسطی است. در این رشته اثر گزنفون به مراتب هوشمندانه‌تر از نوشته امپراطور است. اما بحران فکر تاریخی در سده چهارم میلادی ظاهر گردید که منعکس‌کننده نوعی اوبسکوراتیسم و تاریک‌اندیشی در اندیشه تاریخ بود. از نظرگاه سنجش تاریخی صرف، به عقیده نقادان جدید، آنچه را که «فلسفه تاریخ» اگرستن خوانده‌اند نه فلسفه است و نه تاریخ. فلسفه‌اش آفت عقل بود، تاریخش بیگانه از معرفت تاریخی. تفسیر تاریخی او را در شمار «اساطیر» دانسته‌اند که نیمی از آن پُرمدعایی خودش بود. این رأی سانتایانا<sup>۴</sup> فیلسوف کاتولیک مشرب زمان ماست در کتاب «حیات عقل».



1- Sallust.

2- Livy.

3- Tacitus.

4- G. Santayana.